

نقد نظریه نیاز فهم قرآن به اسباب نزول*

فرج الله میرعرب (نویسنده مسؤول)**

سید محمدرضا صفوی***

چکیده:

خبرها و احادیثی دربارهٔ زمینه‌ها و موجبات نزول آیات قرآن نقل شده که اسباب نزول نامیده می‌شوند. بعضی از مفسران و نویسندگان علوم قرآنی از «نقش مؤثر اسباب نزول در تفسیر قرآن» سخن گفته‌اند، ولی برخی کتاب خدا را در تفهیم مقاصد خود بی‌نیاز از اسباب نزول دانسته‌اند. طرفداران تأثیر، معترفند که بیشتر اخبار اسباب نزول ضعف سندی دارند و تعدد، تعارض و تنافی نیز گریبانگیر آنهاست، ولی تلاش کرده‌اند تا ضعف‌سندها را جبران و تعارض‌ها را حل کنند، ولی مخالفان چاره‌جویی‌ها را مفید نشموده‌اند. از آنجا که به‌نظر رسید مجموع ادله، قوت نظر مخالفان تأثیر سبب نزول در تفسیر و فهم قرآن را نشان می‌دهد و از سویی ملاحظه شد که نظریه تأثیر در متون درسی طلاب حوزه علمیه گنجانده شده و ترویج می‌شود، بر آن شدیم که نظریه فوق را نقد کنیم تا در ذهن طلاب، اصلی مسلم تلقی نشود. این پژوهش تحلیلی انتقادی است.

کلیدواژه‌ها:

قرآن / تفسیر قرآن / اسباب نزول / فهم مقاصد قرآن

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۱۸، تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۳/۲۴.

mirarab@isca.ac.ir

** استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

s.mrsafavi@yahoo.com

*** استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

قرآن طی ۲۳ سال بر پیامبر ﷺ نازل شد و آیاتی از آن در پی حادثه، پرسش، نقد یک اندیشه و کردار، تمجید از کاری یا فرد یا افرادی نازل شده است. بسیاری از مفسران و قرآن‌پژوهان این امور را که اسباب نزول نامیده می‌شود، در فهم آیات و زدودن ابهام و اجمال از آنها مؤثر دانسته‌اند، بلکه در مواردی مدعی شده‌اند که فهم صحیح متوقف بر آگاهی از اسباب نزول است. همین گروه با توجه به مشکل روایات اسباب نزول، در پی چاره برآمده‌اند تا از کمک این مؤلفه در فهم قرآن محروم نشوند. واحدی معتقد است که دانستن اسباب نزول بسیار مهم است و باید به آن توجه ویژه شود؛ زیرا تفسیر آیه و به‌دست آوردن مقصود آن بدون آگاهی از سرگذشت و سبب نزولش ممکن نیست (واحدی، ۱۰). او که در قرن پنجم هجری کتاب اسباب نزولش را نوشته، انگیزه خود را بر تألیف اسباب نزول، مشاهده رواج اسباب نزول دروغین دانسته و معتقد بوده که سخن گفتن در مورد اسباب نزول جایز نیست، مگر از طریق دستیابی به روایت و شنیدن از کسانی که شاهد تنزیل بوده و بر اسباب نزول آگاهی داشته‌اند (همان). سیوطی در قرن دهم هم همین اعتقاد را داشته و سخنان واحدی را در مقدمه کتاب خود آورده است (سیوطی، ۱۳).

سؤال اساسی این است که با وجود اعتراف به رواج گسترده جعل اخبار دروغین در باب اسباب نزول و احتراز جدی گذشتگان از سخن گفتن در مورد نزول آیات، (به‌گونه‌ای که خودش آورده وقتی از عبیده در مورد سبب نزول آیه‌ای سؤال می‌شود، او می‌گوید آگاهان به سبب نزول قرآن از میان رفته‌اند (واحدی، ۱۱))، با این حال او چگونه این همه اخبار درست و قابل استناد یافته که فهم مقاصد قرآن را متوقف بر آن دانسته است؟! اشکال کار واحدی و نادرست بودن ادعا از همان آغاز کتاب رخ نموده است. او

اسباب نزول را با اولین سوره نازل شده بر پیامبر ﷺ آغاز می‌کند و هرآنچه نقل کرده، در فهم آیه نقشی ندارد و صرفاً چند گزارش هستند. افزون بر این در همان خبر اول، مشکل اساسی این است که خدیجه همسر گرامی رسول خدا ﷺ را داناتر و مطمئن‌تر از پیامبر به وحی و رسالت نشان می‌دهد (همان، ۱۲). این حدیث که بسیار هم معروف شده، جز تضعیف پیامبر ﷺ، چیزی در جهت افاده مقصود از آیه ندارد. حق این است که نبوت و رسالت ملازم با یقین و ایمان قطعی شخص پیغمبر و رسول است. او قبل از

هر کس و هر شخصیت دیگر، به نبوت و رسالت خود یقین دارد و باید هم چنین باشد. روایات وارده از امامان اهل بیت علیهم السلام هم همین را می گوید (طباطبایی، ۳۲۹/۲۰).

نکته مهم تر اینکه این اخبار در ادامه با خبری که می گوید اولین سوره نازل شده «إقرأ باسم ربک» نیست، بلکه سوره ملئث است، تعارض پیدا می کند و اجتهاد واحدی خبر اول را ترجیح می دهد! (واحدی، ۱۲). اندک تأمل در بسیاری از اسباب نزول، ما را به این نتیجه رهنمون می شود که بررسی آنها برای محقق جز سرگردانی، ثمری ندارد. حق و باطل این اخبار خیلی روشن نیست، چه رسد که مقصد کتاب خدا را نشان دهند و اگر بنا بر اجتهاد باشد، اجتهادی که بر حدس و ظن استوار است، ثمرش فهم ظنی و حدسی مقاصد قرآن خواهد شد؛ علاوه بر اینکه به تعداد محققان، نظرات تفسیری خواهیم داشت.

پس از صدها سال غازی حسین عنایت در قرن پانزدهم بدون نقد گذشته و مشکلات اسباب نزول، پررنگ تر از گذشتگان، اسباب نزول را دروازه فهم درست و راه روشنگر تفسیر آیات قرآن و وسیله آگاهی بر حقایق، معانی و حکمت های قرآن دانسته و بین تفسیر و اسباب نزول رابطه ای محکم دیده و نظر خود را به نظر واحدی، ابن دقیق العید و ابن تیمیه تقویت کرده است (غازی حسین، ۵). قرآن پژوهان معاصر نیز بر نقش مثبت اسباب نزول در فهم آیات الهی تصریح دارند، چنان که نوشته اند:

«بی گمان شناخت اسباب نزول در زدایش ابهام از آیاتی که در موردی خاص نازل شده است، نقشی اساسی دارد؛ زیرا قرآن کریم در طی بیست و سه سال در پاسخ پرسشی یا نقد و نکوهش رخدادی یا تمجید کاری شایسته از گروهی و زمینه هایی جز اینها که نزول آیاتی را می طلبیده، نازل شده است. بنابراین آگاهی بر این سببها و زمینه ها، در فهم آیه آن گونه که باید و برطرف کردن ابهام از آن، نقشی بسزا دارد.» (سبحانی، ۳۸)

برخی دیگر نوشته اند:

«آگاهی از سبب نزول، فهم آیات را آسان تر و مفاد آیه را شفاف تر می سازد و حتی در پاره ای از موارد بدون آگاهی از آن، مفاد آیه مبهم می ماند و نوعی تشابه بر آن حاکم می شود.» (رجبی، ۱۱۹)

آیا می‌توانیم این نظریه را وانهیم و احتمال نادرستی آن را مطرح و نظریه «بی‌تأثیری اسباب نزول در تفسیر قرآن» را درست بدانیم، چنان‌که برخی محققان معتقدند آیات قرآن در دلالتشان بر مفاهیمی که ارائه می‌کنند، مستقل‌اند و به اسباب نزول نیازی ندارند؟ مطالعه نشان می‌دهد که بیشتر آنچه اسباب نزول آیات نام دارد: ۱- خالی از تعارض و تناقض نیستند و ملاک معتبری برای جدا کردن سره از ناسره نداریم. ۲- حوادث دوران نزول به دلیل اطلاع محدود ناقلان غالباً درست نقل نشده‌اند. ۳- سود و زیان تاریخ‌نگاران، تهدیدها، تطمیع‌ها، ترس و ... گزارش وقایع و حوادث را تحت تأثیر قرار داده و صحت تاریخ منقول را با تردید جدی مواجه کرده است. ۴- در سده نخست اسلامی، فرقه‌ها و مذاهب گوناگونی در جامعه اسلامی پدیدار شدند که هر گروه مایل بود حوادث و وقایع تاریخی را آن‌گونه حکایت کنند که پشتوانه‌ای برای مرام و حزب خود بیابند.

با این وصف، اگر اتکای قرآن به شأن نزول به‌عنوان قرینه بیان و فهم کلام فرض شود، باید ملتزم شویم که قرآن نور، هدایتگر و تبیان‌نست و فهمش غیرممکن است و حقایق و معارفش دست‌یافتنی نیست؛ زیرا سبب نزول معتبری، یا نداریم و یا تعدادش بسیار اندک است، در حالی که قرآن اصرار دارد که کتابی مبین، آیت‌های بینات، نور و مایه هدایت است.

نکات یادشده و نیز ملاحظه ترویج نظریه مذکور در میان قرآن‌پژوهان، سبب شد تا ضرورت بازخوانی دلایل معتقدان به تأثیر اسباب و شأن نزول‌ها احساس شود و پی‌جوی حقیقت شویم.

دلایل تأثیر اسباب نزول در فهم و تفسیر قرآن

معتقدان به تأثیر به دو دلیل عمده تکیه کرده‌اند:

۱. قرینیت سبب نزول برای آیات قرآن

عرف عقلا در تفهیم و تفاهم، چه در سخن و چه در نوشتار، به فضای موجود و معلوم برای مخاطب کلام اتکا می‌کند و آن را قرینه بر مراد متکلم و نویسنده به‌شمار می‌آورد، و قرآن از آن‌رو که به زبان مردم سخن گفته و روشی نو در بیان مقاصد خویش

ابداع نکرده، طبعاً به رویدادهایی که سبب نزول آیات بوده، اتکا کرده است و آنها را قرینه‌ای برای تفهیم مقصود خویش قرار داده است. بعضی این نظر را چنین بیان کرده‌اند: «در پاره‌ای از موارد بدون آگاهی از آن (سبب نزول)، مفاد آیه مبهم می‌ماند و نوعی تشابه بر آن حاکم می‌شود؛ زیرا آگاهی از حادثه یا پرسشی که آیات به مناسبت آن نازل شده، به‌طور طبیعی در فهم آن آیات مؤثر است و توجه به این گونه امور در فهم هر کلامی، یک اصل و قاعده عقلایی است که میان همه ملل رواج دارد و لزوم توجه به آن در فهم مفاد آیات نیز امری است طبیعی و طبق سیره عقلا.» (بابایی، ۱۴۵)

بررسی و نقد

دلیل یادشده از دو جهت قابل نقد است:

الف) این دلیل امکان و جواز اتکا به اسباب نزول را اثبات می‌کند، نه ضرورت آن را. توضیح آنکه بی‌گمان مردم در تفهیم و تفاهم به فضای موجود که حوادث و اتفاقات در آن دخیلند، اتکا می‌کنند و متکلم و نویسندگان آن را از پایه‌های رساندن مقصود قرار می‌دهد و مخاطب نیز با اتکای بر آن، معنای سخن یا نوشته را دریافت می‌کند و بسا بدان احتجاج کند. همچنین تردیدی نیست که خداوند به زبان مردم سخن گفته و طریق خاصی در رساندن مقاصد خویش ابداع نکرده است. ولی آیا هر متکلم و نویسنده‌ای ملزم است تمام طرقتی را که مردم در افاده معانی از آن بهره می‌گیرند، به‌کار برد؟ مثلاً مردم در گفتار و نوشتار خویش علاوه بر حقایق، از مجازات، کنایات، استعارات و... بسیار بهره می‌برند و در همه زبان‌ها و همه اعصار این گونه بوده است، اما آیا هر کسی خطابه‌ای ایراد می‌کند یا کتاب و مقاله‌ای می‌نویسد، باید از مجازات و استعارات بهره گیرد، به‌گونه‌ای که اگر چنین نکنند، او به روش مردم سخن نگفته است؟ قطعاً جواب منفی است. پس اتکا به قرینه سبب نزول یک ضرورت نیست و دلیل مذکور اثبات نمی‌کند که خداوند حتماً در بیان مقاصد قرآن به اسباب نزول اتکا کرده است، بلکه تنها امکان آن را اثبات می‌کند.

ب) عرف عقلا در صورتی به قراین زمانی و مکانی در فهم سخن دیگران اتکا می‌کند که قرینه بودن آن قطعی و اطمینان‌بخش باشد، در غیر این صورت، متکلم حق دارد آن‌گاه که از کلامش به سبب قرینه ظنی برداشتی شد، اعتراض کند و برداشت

مذکور را مردود و نابجا اعلام نماید. پس اگر اطلاعات مخاطب از فضا و شرایط اطمینان‌آور نباشد، نه متکلم می‌تواند فهم کلامش را بر آن فضا بنا کند، و نه مخاطب می‌تواند بر اساس آن احتجاج کند. اسباب نزول قرآن عموماً دچار این مشکل هستند، پس قاعده عرفی در مورد اسباب نزول کارساز نیست.

۲. نمونه‌های عینی اتکای قرآن به اسباب نزول

برای اثبات نظریه تأثیر، مدعیان نمونه‌هایی از آیات قرآن را نشان داده و مدعی شده‌اند که فهم آنها بدون دانستن سبب نزول ممکن نیست.

نمونه اول: آیه سعی بین صفا و مروه

قرآن کریم در مورد سعی بین صفا و مروه می‌فرماید: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَارِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ (بقره/۱۵۸)؛ «بی گمان صفا و مروه از شعائر خداوند است. پس هر کس حج گزارد و یا عمره به‌جای آورد، بر او گناهی نیست که آن دو را طواف کند.»

سعی بین صفا و مروه که در آیه از آن به طواف تعبیر شده، از واجبات بلکه از ارکان حج و عمره به‌حساب می‌آید، ولی جمله ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ ظاهراً جواز را می‌فهماند. بعضی از اساتید نوشته‌اند:

«آیه شریفه ظهور دارد در اینکه سعی میان صفا و مروه واجب نیست؛ «لا جناح»

گواه این معناست.» (سیحانی، ۳۹)

سپس با توسل به سبب نزول، مشکل فهم وجوب را حل کرده‌اند:

«مسلمانان بر این باور بودند که (سعی) صفا و مروه از کارهایی است که مردم جاهلی آن را [در حج و عمره] پدید آورده بودند، پس این آیه نازل شد ... با توجه به این سبب نزول، معلوم می‌شود که سخن خداوند «لا جناح» منافات با وجوب سعی ندارد؛ زیرا این سخن یعنی «لا جناح» در رد برخی از مسلمانان نازل شده که مانعی برای سعی صفا و مروه خیال می‌کردند. پس [گویا] خداوند چنین فرموده است: آنچه توهم شده، مانع سعی نمی‌شود، بر شماست که میان صفا و مروه سعی کنید و شعائر الهی را زنده بدارید.» (همان)

قرآن‌پژوه دیگری نیز بدون توجه به تعبیر «شعائر بودن سعی»، برای اثبات نیاز، به همین سبب نزول تمسک کرده و از سبب نزول فهمیده‌اند که تعبیر «لا جناح علیه» در آیه کریمه، برای برطرف ساختن توهمی است که در ذهن مسلمانان آن زمان بوده است و با وجوب آن منافاتی ندارد (بابایی، ۱۵۰).

بررسی و نقد

به نظر می‌رسد در فهم آیه نیازی به این سبب نزول نیست؛ زیرا از مجموع آنچه گفته‌اند، برمی‌آید که سبب نزول ما را به سه امر رهنمون می‌شود که موجب رفع ابهام از آیه می‌گردد: ۱- عدم منافات ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ با وجوب سعی، ۲- ناخوشایندی سعی میان صفا و مروه برای مسلمانان، ۳- وجود بت بر کوه صفا و کوه مروه سبب ناخوشایندی سعی.

نقد رهنمون اول

«لا جناح علیه» که به معنای «لا حرج» (طبرسی ۱/۴۴۰) و گناه نبودن است (فخررازی، ۴/۱۳۷)، در جواز به معنای اخص ظهور ندارد تا با وجوب سعی ناسازگار باشد، بلکه حاکی از جواز به معنای اعم است و تنها به صراحت، گناه نبودن و محذور نداشتن از نظر اعتقادی و حکمی را بیان می‌کند. شاهد درستی این نظر، سایر آیات مشتمل بر «لا جناح» است. بنابراین بود و نبود سبب نزول در معنای ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾، یعنی جواز به معنای اعم که با وجوب سازگار است، تأثیری ندارد.

نقد رهنمون دوم

رهنمون دوم نیز نیازی به سبب نزول ندارد. آیه شریفه در وصف صفا و مروه می‌فرماید: «آن دو از شعائر الهی هستند» و هر مسلمانی می‌داند که شعائر الهی باید برپا گردد؛ چرا که قرآن فرموده است: ﴿وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ (حج/۳۲) و بر اساس آیات متعددی، رعایت تقوا واجب است. از سویی، آیه شریفه پس از بیان اینکه صفا و مروه از شعائر الهی است، از طواف آن دو سخن گفته، پس طواف مصداقی برای تعظیم شعائر است. به‌دیگر بیان، تعظیم و برپایی این شعار به طواف است. بنابراین آیه شریفه به‌روشنی گویای وجوب سعی صفا و مروه در حج و عمره است.

با توجه به این نکات، هر آشنای به کلام وقتی بشنود خداوند مترتب بر چنین بیانی فرموده است: «در طواف آن دو بر شما گناهی نیست»، درمی یابد که مسلمانان از سعی میان صفا و مروه کراهت داشتند و بر آنان گران بود و از آن رو که سخن از حاجیان و معتمران مسلمان است، معلوم می شود این ناخوشایندی برخاسته از توهم ناسازگاری سعی با اعتقادات اسلامی آنان بوده است.

نقد رهنمون سوم

روشن است که با وجود چنان توهمی، لازم بود بطلان توهم ناسازگاری سعی با اعتقادات اسلامی گوشزد شود. عبارت مناسب برای بیان این مقصود، ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ است که مسلمانان بفهمند این واجب همراه با عارضه گناه نیست. البته دلیل احساس ناسازگاری از آیه شریفه بر نمی آید که آیا وجود بت‌ها بر صفا و مروه بوده یا چیز دیگر، ولی ندانستن سبب توهم موجب ابهام در مقصود آیه نمی شود؛ چنان که مفسری مانند فخر رازی بدون مراجعه به سبب نزول، در مورد وجوب و رکن بودن سعی بحث می کند و از خود آیه به کمک شعار بودن سعی، وجوب را استفاده می کند و سنت را شاهد قرار می دهد. او هنگامی که به سبب نزول اشاره می کند، آن را مربوط به عوارض دانسته که همان دست کشیدن بر بت‌های نصب شده بر دو کوه بوده است، نه اصل سعی و وجوب آن (فخر رازی، ۱۳۷/۴)؛ یعنی استفاده وجوب، نیازی به سبب نزول ندارد.

اختلاف نقل‌های اسباب نزول آیه صفا و مروه

اخباری که سبب نزول آیه را حکایت کرده‌اند، سه گونه‌اند:

۱. مسلمانان گمان می کردند سعی صفا و مروه از ابداعات مشرکان است و جزء مناسک حج ابراهیمی نبوده است، پس آیه نازل شد و این توهم را زدود؛ ﴿إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرَّةَ مِنَ شَعَارِ اللَّهِ...﴾ (کلینی، ۲۴۵/۴).
۲. بر دو کوه صفا و مروه بت‌هایی بود، آن گاه که مردم مسلمان حج گزارند، نمی دانستند چه کنند، پس آیه ﴿...لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ﴾ نازل شد. این چنین بود تا که پیامبر ﷺ حج به جای آورد و بت‌ها را دور انداخت (عیاشی، ۷۱/۱).
۳. برخی تصریح دارند که این آیه در عمره القضا نازل شد (کلینی، ۴۳۵/۴) و از برخی روایات برمی آید که در حجة الوداع بود (همان، ۲۴۵).

اختلاف این روایات، اتکای به آنها را برای فهم قرآن دچار تردید می‌کند و نمی‌تواند در تبیین مقصود خدا اطمینان‌آور باشد.

نمونه دوم: آیه نفی جناح در خوراکی‌ها

نمونه دیگری که معتقدان به تأثیر اسباب نزول در فهم قرآن نشان داده‌اند، آیه ۹۳ سوره مائده است: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾

«بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، گناهی نیست در آنچه خورده‌اند، اگر تقوایسته بوده و ایمان داشته و کارهای شایسته به جای آورده باشند.»

بعضی آیه را از دو حیث مبهم دانسته‌اند:

۱. مراد از «ما طعموا» آشکار نیست.
 ۲. بر این فرض که از سیاق آیات ۹۰ و ۹۱ دریابیم که مقصود از «ما طعموا» خمر است، شرایط بی‌اشکال بودن نوشیدن آن برای مؤمنان معلوم نیست (رجبی، ۱۲۰).
- این محقق می‌نویسد:

«ولی با توجه به سبب نزول آیه، هر دو ابهام رفع می‌شود. سبب نزول می‌گوید که آیه در پاسخ کسانی نازل شده که پس از نزول آیه تحریم شراب و قمار گفتند: «تکلیف مسلمانانی که پیش از این شراب نوشیده‌اند و از مال به دست آمده از قمار استفاده کرده‌اند و بدون ترک این دو کار از دنیا رفته‌اند چه می‌شود؟» سبب نزول مصداق «ما طعموا» را روشن می‌کند و می‌فهماند که مقصود، نوشیدن شراب و استفاده از مال به دست آمده از راه قمار، پیش از تحریم است.» (همان)

بررسی و نقد

این محقق با وجود اینکه معتقد به قرینه بودن سیاق آیات است، در این مورد در دلالت سیاق تردید می‌کند، در حالی که هر کس آیات ۹۰، ۹۱ و ۹۲ مائده را بخواند، به روشنی درمی‌یابد که مصداق «فِيمَا طَعَمُوا»، شراب و بهره‌های کسب شده از قمار است؛ زیرا آیات ۹۰ و ۹۱ بر حرمت شراب و قمار دلالتی آشکار دارند و به اجتناب از آنها فرمان می‌دهند و آیه ۹۲، مؤمنان را به اطاعت از خدا و رسولش ترغیب می‌کند و از مخالفت باز می‌دارد، سپس می‌فرماید: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ... جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا﴾. با این سیاق، تردیدی نیست که آیه شریفه دفع اشکال مقدر کرده و گذشته‌ها را از شمول

حکم خارج می‌نماید. تدبر در خصوصیات آیه مورد بحث و توجه به فعل‌های به‌کار رفته «فِيْمَا طَعِمُوْا»، «اٰمَنُوْا»، «عَمِلُوْا الصّٰلِحٰتِ» و «اِذَا مَا اتَّقُوْا» که همه ماضی‌اند، جای تردید نمی‌گذارد که سخن آیه دربارهٔ قماربازی‌ها و شراب‌خواری‌های پیش از تحریم است. روش قرآن در بیان احکام همین است و در موارد متعددی پس از بیان احکام، اگر لازم بوده، تکلیف گذشته‌ها را روشن کرده است؛ مانند آنچه در آیات ۲۲ و ۲۳ سورهٔ نساء آمده است. استدلال امیرمؤمنان علیه السلام بر اساس نقل طبرسی، شاهد درستی برداشت مذکور است:

«قَدَّامَه پسر مَظْعُون در دوران حَکومت عمر بن خطاب می‌گساری می‌کرد. عمر خواست بر او حد جاری کند، ولی او آیه ﴿لَيْسَ عَلٰی الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا...﴾ را خواند. عمر بر آن شد که حد بر او جاری نکند. علی علیه السلام فرمود: او را میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بگردانید، اگر هیچ کس آیه تحریم خمر را برای او تلاوت نکرده باشد، حدش نزید و اگر شنیده، از او بخواهید توبه کند و حد را نیز جاری کنید و اگر توبه نکرد، قتلش واجب می‌شود.» (طبرسی، ۳/۳۷۴)

این روایت نشان می‌دهد که ﴿اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ... رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطٰنِ فَاجْتَنِبُوْهُ﴾ بر حرمت خمر دلالتی روشن دارد و آیه ﴿لَيْسَ عَلٰی الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا...﴾، اندک دلالتی بر عدم تحریم ندارد و برای دفع شبهه هم نیازی به سبب نزول نیست، و اگر نه امیرمؤمنان علیه السلام افزون بر شرط ابلاغ آیه تحریم به قدامه، آگاهی از سبب نزول را هم می‌افزودند.

اختلاف اخبار سبب نزول آیه

دربارهٔ این آیه نیز افزون بر سبب نزول یادشده، سبب دیگری هم حکایت شده که می‌گوید: آیه دربارهٔ مردمی نازل شد که رهبانیت گزیدند و خوردن گوشت را بر خود حرام کردند، مانند عثمان بن مظعون و غیر او؛ پس خداوند بیان کرد که در خوردن مباحات گناهی نیست، آن‌گاه که از محرّمات اجتناب شود (طبرسی، ۳/۳۷۲).

بر این اساس، مقصود از «فِيْمَا طَعِمُوْا» مباحات خواهد بود، برخلاف سبب نزول پیشین که مقصود را خصوص شراب و اموال به‌دست آمده از قمار یا همهٔ خوراکی‌ها و درآمدهای حرام بیان کرد. طبرسی به هر دو سبب اشاره می‌کند:

«مراد از «مَا طَعِمُوْا» شراب و قمار قبل از تحریم آن است، ولی در تفسیر اهل

بیت ﷻ آمده است که مراد از آن حلال‌هاست.» (همان)

اگر گفته شود سیاق آیه مؤید سبب نزول اول است، اعتراف به دو امر مبارک است:
 ۱- معنای آیه بدون توجه به سبب نزول فهمیده می‌شود؛ ۲- قرآن سبب تشخیص سبب نزول درست از نادرست است.

این نتیجه با نور بودن قرآن که مستلزم جدا کردن راه از بیراهه و سره از ناسره است، هماهنگ است، برخلاف نظر مقابل که قرآن را تاریک و نامفهوم و نیازمند اسباب نزول می‌داند.

دلایل ناکارآمدی اسباب نزول در فهم آیات

با توجه به آنچه گذشت، به نظر می‌رسد که با اسباب نزول موجود نمی‌توان به مقاصد الهی دست یافت. پس نظریه «کارآمدی اسباب نزول در تفسیر قرآن» را وا می‌نهمیم و نظریه «بی‌تأثیری اسباب نزول در تفسیر قرآن» را تبیین می‌کنیم. مفسر محقق دکتر صادقی تهرانی می‌نویسد:

«آیات قرآن در دلالتشان به معانی و مفاهیمی که ارائه می‌کنند، مستقل‌اند؛ شأن نزول آنها معلوم باشد یا نباشد. همانا قرینه فهم آیات یا قراین پیوسته‌ای است که همراه آیه یا قبل یا بعد از آن ذکر شده، و یا قراین ناپیوسته، یعنی دیگر آیات است، ولی شأن نزول آیات هیچ شأن اصیلی در تفسیر آنها ندارند، آیات قرآن خود منزلت اصیل را در ارائه معانی و مفاهیم دارند، نه غیر آنها.» (صادقی تهرانی، ۵۰/۱)

این نظریه بر آن است که خداوند در تفهیم حقایق قرآن و تبیین مراد خویش به اسباب نزول که قراین کلام تلقی شوند، اتکا نکرده است؛ یعنی آیات به‌گونه‌ای بیان شده‌اند که در فهم آنها نیازی به شناخت اسباب نزول نیست. شبهاتی که در اتکای قرآن به اسباب نزول برای تفهیم حقایق قرآن پیش روی هر مفسری است، می‌تواند این نظریه را اثبات کند.

۱. تعارض‌ها و تناقض‌ها

بیشتر آنچه اسباب نزول نامیده می‌شود، خالی از تعارض و تناقض نیستند و از آنجا که ملاک اطمینان بخشی در اختیار نیست تا سره از ناسره تمیز داده شود، ناگزیر باید به حدس و گمان توسل جست و آیات قرآن را بر این مبنا تفسیر کرد و تفسیری ظنی و

حدسی بر اساس اسباب نزول عرضه کرد؛ زیرا همواره نتیجه تابع اخص مقدمات است. از سوی خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً﴾ (یونس/۳۶). با این وصف، آیا ممکن است خداوند در رساندن حقایق و پیام خویش به این امور اتکا کند و آنها را قرینه کلام خویش قرار دهد؟!

برای نمونه درباره آیه ۳۷ سوره توبه که از تأخیر انداختن چیزی سخن گفته و آن را سبب کفر شمرده، گفته شده که ناآگاهی از فضای نزول و اینکه مقصود از «نسیء» در فرهنگ آن زمانه چه بوده، مقصود از آیه را در هاله‌ای از ابهام فرو می‌برد (رجبی، ۲۶). در سبب نزول آیه آمده که مشرکان گاهی ماه محرم را حلال و ماه صفر را حرام می‌کردند و پس از مدتی، حرمت را به ماه محرم باز می‌گرداندند و همچنین در مورد ماه ذی‌حجه. فرّاء گوید: «مردی از کُنانَه به نام «نعیم بن نَعْلَبَه» متصدی این تصمیم و اعلام بود» (طبرسی، ۴۵/۵). سبب نزول دیگر، این آیه را مربوط به تأخیر انداختن حج از ماه ذی‌حجه می‌داند. به همین دلیل علامه طباطبایی این شأن نزول را منطبق بر آیه ندانسته و مردود شمرده است (ر.ک: طباطبایی، ۲۷۲/۹).

اما اگر سبب نزول‌ها را رها کنیم، به نظر می‌رسد مفاد آیه شریفه با تدبر روشن است و هیچ ابهام و اجمالی ندارد، بلکه توجه به شأن نزول بسا ابهاماتی پدید آورد. آیه «نسیء» را سبب کفر دانسته که از «نَسَأُ» به معنای به تأخیر انداختن است (ابن‌منظور، نسأ). آنچه نیازمند تدبر است، یافتن متعلق «نسیء»، یعنی آن چیزی است که کافران آن را به تأخیر می‌انداختند. از ﴿يُحِلُّونَهُ عَاماً وَيُحَرِّمُونَهُ عَاماً...﴾ به ضمیمه آیه پیشین، یعنی توجه به قراین پیوسته معلوم می‌شود که مراد از «نسیء»، به تأخیر انداختن ماه حرام است؛ زیرا در آیه قبل آمده: «ماه‌ها نزد خداوند دوازده ماه است... از آنها چهار ماه حرامند» و توصیه شده که در ماه‌های چهارگانه به خود ستم نکنید و با اشاره به جنگ، مصداق مهم ستم را، جنگ و کشتار می‌شمرد (توبه/۳۶)؛ یعنی نه تنها آیه روشن است، بلکه به وسیله آیه، شأن نزول درست از نادرست تمایز داده می‌شود. اما کسی که شأن نزول آیه را آشکارکننده مفاد آیه می‌شمرد، با نقل دوم ابهامش بیشتر می‌شود.

۲. محدودیت اطلاع و دواعی گوناگون

وقایع تاریخی و حوادث دوران نزول که از آنها به اسباب نزول یاد می‌شود، به دلیل اطلاع محدود ناقلان و انگیزه‌های مختلف، غالباً آن‌گونه که اتفاق افتاده، نقل نمی‌شود. سود و زیان تاریخ‌نگاران، تهدیدها، تطمیع‌ها، ترس و واهمه‌ها، اموری است که همواره گزارش وقایع و حوادث را تحت تأثیر قرار می‌دهد و صحت تاریخ منقول را با تردید مواجه می‌سازد؛ از این‌رو هرگز نمی‌توان حوادث منقول را مطابق حقیقت و آنچه اتفاق افتاده است، دانست. با این وصف آیا محتمل است خداوند حکیم برای این حوادث، شأنی در تفهیم مقاصد خویش به‌شمار آورده و آنها را قرینه کلام خویش قرار داده باشد؟!

۳. تأثیرگذاری فرقه‌گرایی در نقل حوادث

پس از رحلت پیامبر و در سده نخست، فرقه‌ها و مذاهب گوناگونی در جامعه اسلامی پدیدار شد و طبیعت غالب بر افراد آن است که حوادث و وقایع تاریخی را آن‌گونه حکایت کنند که با مذهب و مکتب خویش هماهنگ باشد. چگونه چنین نباشد، در حالی که به عیان می‌بینیم صاحبان مکاتب و مذاهب حتی آیات قرآن را به‌گونه‌ای تفسیر و تأویل می‌کنند که با مکتب و مذهب خویش سازگار افتند. آیا فرقه‌ها و احزاب در نقل حوادث چنین نمی‌کنند؟ برای نمونه فضای مدینه منوره و جامعه اسلامی پس از رحلت پیامبر چگونه ترسیم شده است؟! گروهی آن را چنان توصیف می‌کنند که حتی اسلامی‌تر از زمان پیامبر ﷺ گشته و عدالت، گسترده‌تر شد، پدیده نفاق که بیشترین سهم را در بازداری گسترش اسلام داشت، از میان رفت و ... در مقابل، چنین تصویر شده است که مدینه و جامعه اسلامی پس از پیامبر سراسر به نفاق گرایید، ظلم و ستم بیداد کرد و تاریکی و ظلمت همه جا را فرا گرفت و ...

با این وصف آیا ممکن است خدای حکیم در تفهیم کلام خویش به نقل‌ها و حکایت‌هایی که همواره دچار این انگیزه‌ها می‌شود، اتکا کند و آنها را قرینه‌ای بر مقاصد خویش به حساب آورد؟! اگر به‌رغم وضعیت پیش‌گفته، خداوند شأن نزول را قرینه بیان و فهم کلام خود قرار داده باشد، باید ملتزم شویم که قرآن زمانی نور بود، هدایتگر بود، «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» بود، برای تذکر آسان بود، حقایق قرآن حق بود؛ ولی اینک که رخدادها بر ما پوشیده است، نور نیست، هدایتگر نیست، تبیان نیست، فهمش امکان ندارد، حقایقش و معارفش دست‌یافتنی نیست.

۴. فقدان سبب نزول برای بسیاری از آیات

اگر باور کنیم که خداوند در تفهیم حقایق قرآن به اسباب نزول اتکا کرده و آنها را قرینه کلام خویش قرار داده باشد، با این دشواری اساسی مواجه می‌شویم که در بسیاری از آیات، سبب نزول حکایت نشده است یا اسباب نزول نقل شده قابل اعتماد نیست. در نتیجه مفسر قرآن با این احتمال مواجه است که اگر سبب نزول آیه معلوم بود، فهم او از آیات متفاوت بود؛ زیرا فرض این است که سبب نزول قرینه آیات است. بنابراین هیچ‌گاه مفسر در تفسیر قرآن به اطمینان نرسیده و واقعیت برای او کشف نمی‌شود و به مراد الهی دست نمی‌یابد. این سخن که در موارد احتمال قرینه، اصل عدم آن است، کارگشا نیست؛ زیرا اگر بتوان به این گونه اصل‌ها و قاعده‌ها در مواردی مانند احکام فرعی و فقهی دل بست و حجیت آنها را اثبات کرد، اما در تفسیر قرآن که مقصود کشف حقیقت و رسیدن به واقعیت است، از این اصول کاری بر نمی‌آید و هرگز از دل آن حقیقتی نمایان نمی‌شود. اینها فقط تحیر را در مقام عمل از میان می‌برند، ولی واقع‌نمایی که تفسیر قرآن از این نوع است، ندارند.

۵. قابل اعتماد نبودن اسناد اسباب نزول

قریب به اتفاق سبب‌های نزول که برای آیات قرآن حکایت شده، اسناد قابل اعتمادی ندارند. محقق علوم قرآنی آقای معرفت در این باره می‌نویسد:

«آنچه در خصوص این مسأله (اسباب نزول) باید بدان توجه داشت، این است که طبیعت غالب بر روایات شأن نزول، ضعف سند و مجهول و مرسل بودن آنهاست؛ علاوه بر احادیث ساختگی و دستبردها و فریب‌کاری‌هایی که در این قبیل روایات صورت گرفته است.» (معرفت، ۱/۲۴۵)

از این رو نمی‌توان با چنین احادیث و روایاتی به مراد خداوند دست یافت و آنها را پایه تفسیر قرآن شمرد. از سوی دیگر، خداوند علیم و حکیم که می‌داند اسباب نزول به چنین سرنوشتی دچار می‌شوند، هرگز کلامش را به آنها وابسته نمی‌کند؛ کلامی که باید تا قیامت راهنمای آدمیان و هدایتگر بشر باشد.

نامبرده پس از اذعان به اینکه اسباب نزول قرینه‌ای برای فهم آیات الهی است و پذیرش اینکه به هرآنچه از اسباب نزول حکایت شده، نمی‌توان اعتماد کرد، می‌نویسد:



«برای شناخت صحت اسباب نزول راه‌هایی است که نزد عالمان حدیث‌شناس معروف است؛ از قبیل صحیح بودن سند یک روایت، مستفیض بودن یا متواتر بودن آنها. با این وسایل می‌توان به حادثه و سبب نزول یقین کرد.» (همان)

راه حل استاد معرفت برای گذر از ضعف سند اسباب نزول

گویا این محقق دریافته است که طریق‌های یادشده (صحت سند، مستفیض بودن یک روایت و متواتر بودن آن) مشکل اسباب نزول منقول را حل نمی‌کند؛ زیرا تعداد احادیثی که از نظر سند صحیح باشند، اندکند و متواتر آن کمیاب، اگر نگوییم نایاب است و طبعاً آنچه قابل اعتماد است، پاسخگوی نیاز مفسر در تفسیر قرآن نخواهد بود، از این رو راه دیگری را در تصحیح احادیث سبب نزول پیشنهاد کرده و با شرایطی، خبرهای ضعیف را قابل استفاده دانسته است:

«۱- شأن نزول ابهام آیه را کاملاً بزداید و مشکل تفسیر را به گونه‌ای تمام عیار حل کند؛ ۲- مخالف حقایق ضروری دین نباشد؛ ۳- با مسائل بدیهی عقلی ناسازگار نباشد. این امور شاهد صحت حدیث است، سند آن هرگونه که باشد.» (همان)

بررسی و نقد راه حل استاد معرفت

تصور درست این مدعا در اطمینان به نادرستی آن کافی است؛ زیرا ساختن حدیثی که مشکل آیه را حل کند و با ضرورت دین و دریافت‌های بدیهی عقلی منافات نداشته باشد، کار آسانی است و توان آن از واضعان حدیث بعید نمی‌نماید. مثلاً از آیه ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ (مائده/۹۳) این معنا به ذهن خطور می‌کند که نوشیدن شراب برای مؤمنان دارای اعمال صالح به شرط تقوا مجاز است و چون این معنا صحیح نیست، موجب ابهام در آیه می‌شود. در اینجا واضح حدیثی را رسد که چنین سبب نزولی بسازد: «پس از تحریم شراب که آیات ۹۱ و ۹۲ مائده گویای آن است، عده‌ای از مسلمانان به سبب اعتیاد شدیدشان به نوشیدن شراب نزد پیامبر آمدند و عرضه داشتند: رها کردن یکباره شراب برای ما بسی دشوار است و موجب عسر و حرج می‌شود، خوب است تا مدتی مجاز باشیم که گاه نیم‌پیااله‌ای مضمضه کنیم و آن را فرو نبریم، به جز مقداری که با آب دهان

مخلوط می‌شود تا آن‌گاه که شرابخواری را به‌کلی ترک کنیم. سپس این آیه ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا...﴾ نازل شد!

بر اساس این سبب نزول خلق‌الساعة، مراد از «ما طَعِمُوا» روشن می‌شود و آن، مضمضه کردن شراب و خوردن آن به اندازه بسیار ناچیز، آن هم برای معتادان حلال می‌شود؛ پس نباید توهم شود که آیه شریفه شرابخواری را برای مؤمنان شایسته‌کار تجویز کرده است. همان‌گونه که ملاحظه شد، این سبب نزول ساختگی ابهام را به‌طور کامل از آیه می‌زداید و با احکام بدیهی عقلی ناسازگاری ندارد و با دستورهای ضروری دین نیز نه تنها تضادی ندارد، بلکه با آیاتی نظیر ﴿مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ (حج/۷۸) تأیید می‌شود. بر اساس ملاکی که استاد معرفت برای تشخیص سبب نزول صحیح از ناصحیح داده‌اند، باید گفت این حدیث ساختگی، صحیح و یقین‌آور است، چون رفع ابهام می‌کند! پرواضح است که این سخن گفتنی نیست.

دیدگاه علامه طباطبایی درباره اسباب نزول

از نظر علامه، بیشتر سبب‌های نزول نقل‌شده ساختگی است، اگر نگوییم همه این گونه‌اند. آن محقق کبیر پس از نقل اسباب نزول آیه ﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ﴾ (آل عمران/۱۷۲)؛ «کسانی که پس از آسیب رسیدن به آنان [در جنگ أخذ] دعوت خدا و پیامبر را اجابت کردند، برای نیکوکاران و تقوایبشگانشان پاداشی بزرگ خواهد بود» می‌نویسد:

«ما روایت را به‌رغم اینکه با رویه ما در مباحث روایی که از هر بابی نمونه‌ای نقل می‌کنیم منافات داشت، آوردیم تا آن پژوهشگری که اهل دقت و تأمل است، دریابد که اسباب نزولی که راویان حکایت می‌کنند، همه یا اکثر آنها اجتهادی است؛ به این معنا که ناقلان غالباً حوادث تاریخی را حکایت می‌کنند، سپس آنها را با آیاتی از قرآن که قابل انطباق است، تلفیق می‌کنند و آن حوادثی را که خود با آیات قرآن تطبیق داده‌اند، اسباب نزول به حساب می‌آورند.» (طباطبایی، ۷۴/۴)

ایشان درباره اسباب نزول آیه ۵۱ سوره مائده نیز می‌نویسد:

«اسباب نزول آیه بسیار مختلف است و آنها دیدگاه مفسران پیشین است؛ مانند اکثر سبب‌های نزولی که درباره سایر آیات حکایت شده است.» (همان، ۳۶۷/۵)

ایشان مشکلات اسباب نزول را به تعصبات مذهبی ربط داده و می‌نویسد:

«روایات وارده در داستان جنگ احد بسیار زیاد است، ولی در آنها از جهات

بسیاری اختلاف شدیدی وجود دارد که بسا انسان را دچار سوء ظن می‌کند، و بیشتر اختلاف در روایاتی است که درباره شأن نزول بسیاری از آیات این داستان وارد شده که تقریباً شصت آیه می‌شود. آری! این گونه روایات عجیب به نظر می‌رسد و جای هیچ شکی برای اهل تأمل و دقت باقی نمی‌گذارد در اینکه حکم کند: مذاهب و عقاید مختلف در آن روایات دست‌اندازی کرده و هر مذهبی، روح عقیدتی خود را در روایتی دمیده تا با زبان روایت، حرف خود را زده باشد.» (همان، ۴/۶۵)

علامه در چند صفحه بعد می‌نویسد:

«اختلاف عقاید و مذاهب در چگونگی نقل این روایات (روایات سبب نزول) و گرایش دادن آنها به سویی که مذهب و مکتبی خاص را توجیه کند، مؤثر بوده است.» (همان، ۷۴)

علاوه بر تعصبات مذهبی، سیاست و نقش سیاستمداران در جعل خبرهای سبب نزولی مؤثر بوده‌اند. علامه طباطبایی می‌نویسد:

«علاوه بر این، جو سیاسی و حاکمان در هر زمان تأثیر بسزایی در نهان ساختن و در ابهام نگاه داشتن حقایق داشته‌اند؛ پس بر پژوهشگری که اهل دقت و تأمل است، فرض است که درباره سبب نزول‌های نقل‌شده که در فهم حقایق تأثیرگذار است، کوتاهی نکنند.» (همان)

اهداف قرآن و انتظارات ما

درباره آیات قرآن پرسش‌هایی قابل طرح است که پاسخ بسیاری از آنها از قرآن به دست نمی‌آید و سبب نزولی هم نداریم. خداوند در داستان مردم انطاکیه می‌فرماید: ﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾ (یس/۲۰). طبعاً سؤال می‌شود آن مرد که بود؟ پدرش که بود؟ شغلش چه بود؟ او به چه طریق حقانیت پیامبران گسیل‌شده به آن شهر را دریافت؟ آن شهر کجا بود؟ در چه زمانی این اتفاق افتاد؟ و پرسش‌هایی دیگر. بی‌گمان دانستن اینها برای انسانی که خداوند او را جست‌وجوگر آفریده و همواره در پی یافتن مجهولات است، لذت‌بخش است؛ چرا که نیازهای درونی او را برآورده می‌سازد. همچنین آن‌گاه که مفسر، این آیه را برای مردم بیان می‌کند، اگر تمام خصوصیات آن مرد و آن شهر را بداند و برای مردمان شرح دهد، مایه نشاط

می‌شود. اما آیا هدف قرآن نیز تفهیم این مطالب است؟ آیا هدف قرآن که هدایت مردمان ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾ (بقره/۱۸۵) و بیرون آوردن آنان از تاریکی‌ها و سوق دادنشان به نور است؛ ﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ (مانده/۱۶)، با بیان این گونه امور تأمین می‌شود؟ قطعاً پاسخ منفی است، و اگر نه قرآن آنها را بیان می‌کرد که خود فرمود: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ (نحل/۸۹).

همچنین آیا فهم قرآن و آیات آن منوط به دانستن خصوصیات یاد شده است؟ علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد:

«میان مفسران در اینکه نام آن مرد و نام پدرش چه بوده و چه شغل و حرفه‌ای داشته است، اختلاف بسیار است، ولی ما در فهم مراد آیه به این امر نمی‌پردازیم؛ چرا که اگر دریافت آیه اندک توقفی بر این امور داشت، خداوند در کلامش به آن اشاره می‌کرد و آن را وا نمی‌نهاد.» (همان، ۷۵/۱۷)

خداوند داستان یوسف عليه السلام را در قرآن «احسن القصص» نامیده است، در حالی که نام برادران یوسف، نام همسر عزیز مصر، نام خود عزیز مصر، نام پادشاه مصر، نام آن برادری که دیگران را از کشتن یوسف باز داشت؛ ﴿قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ﴾ (یوسف/۱۰)، نام و نشان همبندان یوسف در زندان، نام زنانی که همسر عزیز را در علاقه‌اش به یوسف ملامت کردند و سپس خود به او دل بستند، شغل و منصبشان، رابطه آنها با حکومت و ده‌ها سؤال دیگر را که در داستان یوسف قابل طرح است، پاسخ نداده است. اگر بیان نکردن این امور مایهٔ ابهام شود، چگونه می‌توان این داستان آمیخته به انواع ابهامات را «احسن القصص» نامید؟! دانستن این امور برای مفسر لذت‌بخش است و روح جست‌وجوگر او را تسکین می‌دهد، ولی نباید این را با هدف آیات قرآن و فهم مراد الهی پیوند زد و با یکدیگر خلط کرد.

بر اساس این اندیشه است که نیاز آیهٔ ۱۱۸ سوره توبه به سبب نزول را نفی می‌کنیم. در آیه می‌خوانیم: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمُ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾؛

«همچنین آن سه نفر که (از شرکت در جنگ تبوک) تخلف جستند، (و مسلمانان با آنان قطع رابطه نمودند)، تا آن حد که زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد، (حتی) در وجود خویش، جایی برای

خود نمی‌یافتند. (در آن هنگام) دانستند پناهگاهی از خدا جز به‌سوی او نیست. سپس خدا رحمتش را شامل حال آنها نمود (و به آنان توفیق داد) تا توبه کنند. خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است!

گفته شده که آیه شریفه از جهات گوناگونی ابهام دارد:

«۱- این سه تن که تخلف کرده‌اند، که بودند؟ ۲- انگیزه‌هایی که آنان را به تخلف کشانید، چه بود؟ ۳- چگونه زمین بر آنان تنگ شد؟ ۴- چگونه جانشان بر آنان تنگ آمد؟ ۵- چه چیزی سبب شد که دریابند که هیچ پناهی از جانب خدا جز به‌سوی خود او نیست؟ ۶- مقصود از «تَابَ عَلَيْهِمْ» چیست؟ و... به یقین پاسخ پرسش‌ها در یافتن اسباب نزول نهفته است. هر کس به آنها رجوع کند، پاسخ برای او آسان می‌شود.» (سبحانی، ۳۹)

سبب نزول در مجمع البیان فی تفسیر القرآن چنین آمده است:

«آیه اول در غزوه تبوک نازل شد... و اما آیه دوم درباره کعب بن مالک و مرارة بن ربیع و هلال بن أمیه، و این بدان جهت بود که آنان از دستور رسول خدا تخلف کردند و همراه او به جهاد نرفتند؛ البته نه از روی نفاق، بلکه از سر سستی و تنبلی، سپس پشیمان شدند و آن‌گاه که پیامبر ﷺ به مدینه بازگشت، به حضور رسیدند و معذرت خواستند، ولی پیامبر با آنان سخن نگفت و به مسلمانان نیز پیام داد که کسی با آنان سخن نگوید. در نتیجه حتی کودکان هم آنان را ترک کردند. همسرانشان به حضور پیامبر رسیدند و گفتند آیا ما هم از آنان کناره‌گیری کنیم؟ فرمودند: نه، ولی نباید با شما آمیزش داشته باشند. آنان در مدینه در تنگنا قرار گرفتند و به‌سوی قله کوه‌ها رهسپار شدند، کسانشان برای آنان غذا می‌بردند، ولی با آنان سخن نمی‌گفتند. پس از چندی به یکدیگر گفتند: مردم ما را ترک گفتند و با ما سخن نمی‌گویند، چرا ما یکدیگر را ترک نگوئیم؟ از هم جدا شدند. پنجاه روز به همین منوال گذشت، در حالی که تضرع می‌کردند و به درگاه خدا توبه می‌بردند و خدا توبه آنان را پذیرفت و این آیه درباره آنان نازل شد.» (طبرسی، ۵/۱۲۰)

اما آیا سبب نزول یادشده، پرسش‌ها و ابهامات آیه را برطرف می‌کند؟ این سبب نزول نام آن سه تن و نام پدرشان را آشکار کرده و نشان می‌دهد که علت تخلف آنها سستی و تنبلی بوده است، نه نفاق و مانند آن، و روشن می‌کند که سبب تنگ شدن زمین بر آنان به دلیل سخن نگفتن مسلمانان با آنان و همبستر نشدن همسرانشان با آنها

بوده است و به این ترتیب سه سؤال پاسخ داده می‌شود، ولی دیگر پرسش‌ها و ابهامات باقی می‌ماند و از سبب نزول یادشده به دست نمی‌آید.

به نظر می‌رسد رفع ابهام‌های سه‌گانه نیز با مشکل روبه‌روست؛ زیرا تعلیل «ضاقَت عَلَیْهِمُ الْأَرْضُ» به اینکه مردم با آنان سخن نمی‌گفتند و همسرانشان با آنها همبستر نمی‌شدند، استنباط راوی است که نمی‌توان به آن اعتماد کرد. بر این اساس دستیابی به پاسخ سوم از سبب نزول مشکل می‌شود و از آن‌رو که در برخی روایات آمده است که ابولبابه یکی از این سه تن بود «کان ابولبابه احدهم، یعنی فی «علی الثلاثة الذین خلفوا» (عیاشی، ۱۶۷/۲)»، پاسخ سؤال اول هم مخدوش می‌شود. پس نام و نشان آن سه تن نیز مردد شد، به‌ویژه که این روایت مشخص نمی‌کند ابولبابه به‌جای کدام یک از آن سه نفری است که در دیگر روایات آمده است. بر این اساس سبب نزول ابهامی را نمی‌زداید. به نظر می‌رسد که راه صحیح آن است که بدون توجه به سبب نزول، در «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا...» تدبر کنیم تا بنگریم آیا در فهم آیه درمانده می‌شویم و آیه در رساندن هدف خویش ناتوان است؟

«عَلَى الثَّلَاثَةِ» عطف بر «النَّبِيِّ» در آیه قبل است؛ یعنی «لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا». مفسران «خَلَفُوا» را به یکی از این دو معنا دانسته‌اند: ۱- آن سه تن از حضور در نبرد تخلف کردند. ۲- پذیرش توبه آنان به تأخیر افتاد، به این معنا که پذیرش و عدم پذیرش توبه آنان به آینده موکول شد. زمخشری می‌نویسد:

«معنای «خَلَفُوا» این است: آنان از حضور در جنگ تخلف کردند و برخی گفته‌اند:

آنها از ابولبابه و یارانش عقب ماندند، چون توبه این سه تن بعد از پذیرش توبه

ابولبابه و یارانش پذیرفته شد.» (زمخشری، ۳۱۸/۲)

طبرسی و ابن‌عاشور نظیر همین دو معنا را گفته‌اند (ر.ک: ابن‌عاشور، ۲۲۱/۱۰؛

طبرسی، ۱۲۱/۵).

عبارت «الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ» در آیه قبل قرینه بر معنای اول و جمله «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمُ» با توجه به کلمه «ثُمَّ» در ذیل آن آیه، قرینه‌ای برای معنای دوم است، ولی بیان غایت در عبارت بعد از «الَّذِينَ خَلَفُوا»، یعنی «حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ»، با دومین معنا سازگار است و تلفیق آن با معنای اول دشوار می‌نماید. بر این اساس، مفاد آیه چنین می‌شود: «خداوند بر آن سه تن روی آورد، همان کسانی که روشن شدن وضعیتشان از

حیث پذیرش و عدم پذیرش توبه آنان، به آینده موکول شد و این وضعیت همچنان ادامه داشت تا اینکه زمین بر آنان تنگ شد و جانشان نیز بر آنان تنگی نمود.

درباره «صَافَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ» (زمین بر آنان تنگ شد) گفته شده: «این وصف کسی است که سخت پشیمان شده است؛ به گونه‌ای که راه به جایی نمی‌برد» و درباره «وَصَافَتْ عَلَيْهِمُ أَنْفُسُهُمْ» بیان شده: «این بدان جهت است که آنان در اندوه به حدی رسیدند که برای خویش جایی را نمی‌یافتند که خود را در آن نمانند» (طبرسی، ۱۲۱/۵).

بر این اساس نگرانی آنان از عدم پذیرش توبه‌شان مایه تنگی زمین و جانشان بر آنان شد، نه سخن نگفتن مردم و همسرانشان با آنان. تأخیر در پذیرش توبه آن سه تن به آنان نشان داد که پیامبر در این مورد وساطت نمی‌کند، ازین‌رو دریافتند که ﴿لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ﴾ و چون به این حد رسیدند، خداوند به رحمت خویش به آنان توجه کرد ﴿ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ﴾ تا آنان نیز توفیق بازگشت و توبه یابند ﴿لِيَتُوبُوا﴾، سپس توبه آنان پذیرفته شد و فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾.

بدین ترتیب مفاد آیه روشن است و ابهامی در آن مشاهده نمی‌شود. علاوه بر این، هدف آیه که تحذیر از مخالفت فرمان الهی و دستور پیامبر و بازداشتن گناهکاران از ناامیدی است، تأمین می‌شود. اما اینکه ندانیم آن سه تن که بودند، شغلشان چه بود و پدرشان که بود، ابهامی ایجاد نمی‌کند. حتی اگر ندانیم که تخلف از چه بوده است؛ آیا تخلف از حضور در جنگ بوده یا چیز دیگری، باز هم ابهامی در آیه نیست و ما در فهم آیه دچار مشکل نمی‌شویم، بلکه باید گفت خداوند در آیه قبل سخن از خصوص نبرد نکرده است، بلکه فرمود: «سَاعَةَ الْعُسْرَةِ» تا ذهن مردمان به خصوص جنگ و مشکلات آن گرایش نیابد، بلکه جهاد نیز مصداقی از مواردی است که محتمل است پاهای بلغزد و زمینه مخالفت با رهبری شود. پس برای فهم آیه و مقاصد آن نیازی به سبب نزول نیست و انتظارات بی‌جای عوامانه هم جزء مقاصد قرآن نیستند.

نتیجه‌گیری

خدای متعال از نزول قرآن مقاصدی را اعلام کرده است که قرآن برای بیان آن مقاصد کافی است و اخبار ضدونقیضی به نام اسباب نزول، نقشی در پرده برداشتن از سیمای قرآن ندارند؛ حتی اگر صحیح باشند. در حالی که آنچه نقل شده است، آن‌قدر

مشکل دارند که گمان تفسیر و تبیین مقاصد الهی بر پایه آنها و روشن شدن مقاصد آیات در پرتو آنها وهنی بر قرآن است. قرآن اهداف و مقاصدی دارد که بدون مراجعه به اسباب نزول موجود برآورده می‌شود.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن عاشور، محمدبن طاهر؛ التحرير و التنوير، بيروت، مؤسسة التاريخ العربي، ۱۴۲۰ق.
۳. ابن منظور، محمدبن مكرم؛ لسان العرب، بيروت، دارصادر، ۱۴۱۴ق.
۴. ايازی، محمدعلی؛ علوم القرآن عند المفسرين، قم، بوستان کتاب، بی‌تا.
۵. بابایی، علی‌اکبر؛ روش‌شناسی تفسیر قرآن، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۲ش.
۶. رجبی، محمود؛ روش تفسیر قرآن، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳ش.
۷. زمخشری، محمود؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بيروت، دار الكتاب العربي، ۱۴۰۷ق.
۸. سبحانی، جعفر؛ المناهج التفسیریة فی علوم القرآن، بيروت، دار اللواء، بی‌تا.
۹. سیوطی، جلال‌الدین؛ لباب النقول فی اسباب النزول، بيروت، دار احیاء العلوم، بی‌تا.
۱۰. صادقی تهرانی، محمد؛ الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ش.
۱۱. طباطبایی، سید محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۱۲. طبرسی، فضل‌بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۱۳. عنایه، غازی حسین؛ اسباب النزول القرآنی، بيروت، دار الجیل، ۱۴۱۱ق.
۱۴. عیاشی، محمدبن مسعود؛ کتاب التفسیر، تهران، چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ق.
۱۵. فخر رازی، محمدبن عمر؛ مفاتیح الغیب، بيروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۱۶. فیروزآبادی، محمدبن یعقوب؛ القاموس المحیط، بيروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
۱۷. کلینی، محمدبن یعقوب؛ الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ق.
۱۸. معرفت، محمدهادی؛ التمهید فی علوم القرآن، قم، مؤسسه فرهنگی التمهید، ۱۳۸۶ش.
۱۹. واحدی نیشابوری، علی‌بن احمد؛ اسباب نزول القرآن، بيروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق.